

تورم و مشکل نامتعهدان انقلاب

● از: دکتر مهدی پرهام

مدعی حکومت جهانی شد و آتش جنگ بین المللی دوم را برافروخت. اما غرض از تحریر این نسطور شرح فلسفه نژادی و یا بازگویی خطرات جنگ نیست، بلکه بیان رابطه کار تولیدی با فرو نشستن حجم تورم است که بین کل درآمدها و کل هزینه ها تناسب برقرار می سازد و رابطه ای معقول بین قیمتها و اجرت خدمات به وجود می آورد، همچنان که در آلمان به فاصله ای کوتاه به وجود آورد و مارک در همان قطع و اندازه و مبلغ سابق منتشر گردید. باید توجه داشت علت فراوانی اسکناس و بالا بودن مبلغ مندرج در آن برای پرداخت حقوق و اجرت سایر خدمات، به نسبت پائین آمدن ارزش مارک بود که افزایش می یافت؛ مثلا حقوق چهل مارکی چهارصد مارک و کمی بعد چهار میلیون مارک می شد (اشل موبیل) تا مردم بتوانند در برابر گرانی مقاومت کنند به خلاف ما که در مقابل پائین آمدن ارزش ریال چنین اقدامی نکرده و نمی کنیم. لاجرم بسیاری از حقوق بگیران از راههای نادرست خود تعادل را برقرار می سازند و پیران بازنشسته در محرومیت جان می سپارند.

اشاره به این نکته ضروری است که قبل از جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم سیستم پولی رایج جهان سیستم پایه طلا (اتالون در) بود و دولتها پشتوانه های عظیم طلا برای تضمین اسکناسهای در جریان خود داشتند که در بانکهای مرکزی آنها نگهداری می شد. در دادوستدهای بین المللی چنانچه دولتی به دولت دیگر بدهکار می شد می بایست با طلا تسویه حساب کند و چون سطح معاملات جهانی بالا نبود طلای موجود در جهان کفاف پرداخت کسری تراز پرداختهای بازرگانی دولتها را می نمود. سیستم پولی پایه طلا و گروه استرلینگ وابسته آن بیانگر عظمت امپراتوری انگلیس بود که آفتاب در امپراتوریش غروب نمی کرد و تا تشکیل کنفرانس برتون وودز در جنگ جهانی دوم دوام داشت. از آن زمان، آمریکا با ورود خود به جنگ و بالا بردن شانس متفقین در پیروزی و داشتن قدرت مالی موقعیت ترجیحی استثنائی نسبت به انگلستان فرسوده از جنگ پیدا کرد و همین موجب شد در کنفرانس برتون وودز برای اصلاح سیستم پولی جهان اعمال نفوذ کند و دلار را همپراز طلا اعلام نماید. پس از این اقدام، کشورها می توانستند دیون خود را با دلار نیز پرداخت کنند. این تصمیم خودبخود تورم ایجاد می کرد چون مقداری کلان طلای مصنوعی در دسترس قرار می گرفت، ولی به علت اینکه مثل امروز این تورم با رکود توأم نبود قدرت خرید و سرمایه گذاری آمریکا را بالا برد - برنامه مشهور مارشال وزیر خارجه دولت آمریکا که برای ترمیم خسارات جنگ در اروپا و دیگر نقاط طرح گردید در همین راستا بود. متأسفانه چاپ بیرون از حد دلار و بذل و بخششهای بلاعوض سیاسی و بویژه جنگ ویتنام و هزینه سنگین آن تعهدات مالی آمریکا را به قدری بالا برد که دیگر برابری طلا و دلار امکان نداشت و بالاخره منجر به شتواری دلار و جدائی آن از طلا گردید.

مقاله محققانه و در عین حال زنهاده دوست دانشمند آقای دکتر احمد کتابی زیر عنوان «جنگ، انقلاب و تورم» مندرج در شماره ۹۰-۸۹ همین مجله، انگیزه تحریر این مختصر گردید. قسمتی از آن مقاله مربوط به تورم در آلمان پس از جنگ جهانی اول و سقوط ارزش مارک بود که منجر به چاپ اسکناسهای درشت دویست میلیارد مارکی و انتشار تمبرهای پستی از ده تا پانصد میلیون مارکی در آن زمان شد. چاپ تصویر این تمبرها و اسکناسهای درشت در خلال سطور مقاله گواه صادقی بر صحت محتوای آن بود. اما علت برانگیخته شدن اینجانب، یافتن شباهتی بود میان تنزل روزافزون ریال امروز ما و سقوط دقیقه به دقیقه مارک آلمان در آن روزگار. البته ممکن است برای برخی از خوانندگان ناوارد به زیر و بم تعبیه های اقتصادی و شگرد اقتصاددانان متبخر سوء تفاهمی پیش آید و تصور کنند که برای رفع مشکلات ریالی همین طور می شود بی حساب اسکناس چاپ کرد و در آخر هم به مقایسه پرداخت و نتیجه گرفت که اکنون درشت ترین اسکناس ما هزار تومانی است و در برابر اسکناس دویست میلیارد مارکی آلمان در سال ۱۹۱۹ دویست میلیون برابر کمتر است، پس تارسیدن به آن درجه از سقوط سالیان سال فاصله داریم. و چون این نحوه استنتاج امکان دارد مستمسکی به دست بعضی دولتمردان هوشمند مغالطه کار دهد تا محملی برای این گرانی خزنده پیدا کنند و از بابت اینکه این جا افزایش قیمتها حداقل روزانه است و مثل آلمان دقیقه به دقیقه نیست چیزی هم در آخر طلبکار شوند، به این مناسبت برای روشن شدن ذهن دست اندرکاران غافل توجه دادن به این نکته ضروری به نظر رسید که تورم شدید و نشر اسکناسهایی درشت در آلمان دو بازتاب اجتماعی و اقتصادی چشمگیر داشت:

(۱) - به قدرت رسیدن آدلف هیتلر که در واقع منتخب مردم فقرزده و جامعه تحقیر شده از شکست در جنگ بود؛ و این بازتاب منفی همه وقت خطری بالقوه برای اقتصادهای تورمزا چون اقتصاد ما نیز هست.

(۲) - اما جنبه مثبت این تورم حرکت سازنده سرمایه داران داخلی میهن پرست و در عین حال متعصب - بورژوازی ملی - در ایجاد کارگاه های عظیم تولیدی بود که با دریافت وامهای کلان بانکی کاملاً نظرشان تأمین می گردید. این جنبه مثبت همان چیزی است که جایش در مملکت ما خالی است و این جای خالی را امروز واسطه های معاملات، دلالتان و کارچاقی کنها پر کرده اند و با دستمالی به سادگی قیصریه را به آتش می کشند.

کارهای تولیدی در آلمان، با شعار مشهور «آلمان بالاتر از همه»، که از زبان هیتلر در اکناف عالم به گوش می رسید، چنان جوش خورد که ظرف مدتی کوتاه جامعه متمکن و پرچشی به وجود آمد و فلسفه نژادی با ایدئولوژی نازیسم ترکیب غروآمیزی ساخت و طوری هیتلر را به اشتباه انداخت که

و در حد معجزه از آن بهره‌وری کردن، در وهله اول مربوط به قوانینی می‌شد که یک سیستم عقیدتی حامی آنها بود و در وهله دوم دانش مترقی اقتصاددانان آلمانی و قدرت اندیشه تابناک آنان، که در آن ایام «دکتر شاخت» مشهورترینشان بود و واضع اصلی این سیستم اوست. وانگهی، فرهنگ بالای جامعه را هم نباید دست کم گرفت که می‌فهمد چه باید بکند. این مجموعه متحد است که معجزه آفرین می‌شود. قدرت تولیدی همان قدرت آفرینندگی است که خداوند تبارک و تعالی به آدمی عطا فرموده و همانطور که در قرآن کریم هم آمده، به مناسبت آن آدمی را خلیفه خود گردانیده یعنی او نیز در محدوده کوچک آدمیت چون خداوند قادر به آفرینندگی است. میان آدمیان هم در پیشگاه الهی فرقی نیست؛ عرب و ایرانی و فرنگی چه موسوی و عیسوی و مسلمان باشند از این خوان گسترده بهره‌مندند، زیرا کرم الهی عام است همچنان که حافظ می‌گوید:

بیا باده که دوشم سرش عالم غیب

نوید داد که عام است فیض رحمت او
ولی اگر آدمیانی لیاقت استفاده از این بُعد قدسی خود را نداشتند و درک آگاهی و علم زمان خود را نمودند و در بی‌خبری ماندند، نباید منتظر رحمت الهی باشند چون این رحمت نصیب هر کسی نمی‌شود و به قول حافظ:

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض

ورنه هر سنگ و گلی گوهر و مرجان نشود
از آنجا که ما همیشه در رؤیای رفاه بی‌زحمت و نعمتهای ارمانشهری هستیم، در اوائل سلطنت محمد رضا شاه از همین دکتر شاخت دعوت کردیم تا به اقتصاد ناپسامان ما سامان دهد. دکتر شاخت دعوت را پذیرفت و آمد ولی پس از تماس با مسئولان امر هر مدرکی که خواست از قبیل آمار سرمایه‌گذاری، تولید، میزان درآمدهای مختلف و علل بالا بودن حجم پول در گردش نتوانستند در اختیارش بگذارند و چیزهایی هم که ارائه کردند با یکدیگر نمی‌خواند. سرانجام با تعجب گفت عجیب است که این وضع تا حال برجای مانده، من نمی‌توانم درباره چیزی که از آن سردر نمی‌آورم نظر اصلاحی دهم، همان کاری را که تا امروز کرده‌اید ادامه دهید و سپس به آلمان بازگشت. یک بار دیگر هم فکر اصلاح و پیشرفت به سرمان افتاد و آن در اواخر دوران محمد رضاشاه بود، زمان تصدی دکتر مجیدی در سازمان برنامه. این دفعه چون با آمریکا نزد محبت می‌باختم از گالبرایت استاد مشهور دانشگاه هاروارد دعوت به عمل آوردیم. در آن اوقات به اصطلاحات جهانی چون درآمد ملی، درآمد سرانه، تولید ناخالص ملی، رشد و توسعه آگاهی پیدا کرده بودیم و آمارهایی هم داشتیم ولی وقتی آقای گالبرایت آنها را با میزان واردات و صادرات و کسری بودجه و درآمد نفت و گاز و مالیاتها مقایسه کرد، معلوم شد درآمد سرانه‌ای که مدعی بودیم از مرز دو هزار دلار گذشته و ما را در رده ممالک مترقی آورده (آن زمان رسیدن به درآمد سرانه ۵۰۰ دلار، نشانه گذشتن از مرز عقب افتادگی و ورود به دنیای پیشرفته‌ها بود) متأسفانه درست نیست. در همان زمان بود که ارتش ما پنجمین ارتش دنیا قلمداد می‌شد. متأسفانه این زندگی شعاری و رسیدن به رفاه ارمانشهری همچنان ما را تا امروز در اشتباه نگاهداشته است و از این بن بست نمی‌توانیم خارج شویم مگر اینکه سعی کنیم واقعیتها را هم لمس کنیم و هم بپذیریم - که البته کار آسانی نیست. گالبرایت درست مثل دکتر شاخت به این نتیجه رسید که هیچک از این آمار و ارقام با هم نمی‌خواند اما چون روابط ما با آمریکا در آن زمان بالاتر از حسنه بود، به شوخی گفت این مهم نیست شما نفت دارید و هر کاری می‌توانید بکنید. لمس کردن و پذیرفتن واقعیتها با پند و اندرز و توصیه امکان‌پذیر نیست. نگارنده این سطور از سه سال پیش یادآور شد که سنجاق کردن آزادی به بازار یکی از ترندهای دنیای سرمایه‌داری است چون با گسترش شرکت‌های چند ملیتی، قوانین اصلی اقتصاد آزاد (لیبرالیسم) یعنی عرضه و تقاضا و رقابت آزاد عملاً از دور خارج شده و جای آن را یک انحصار جهانی بی‌رحم گرفته که بر آن پوششی گرفته‌اند و روی آن با حروف مطلقاً عنوان بازار آزاد نصب کرده‌اند؛ وگرنه معامله آمریکا با زاین و تهدید به اجرای

این تحویل و تحوّل موجب شد کم‌کم آفتاب همه وقت طالع در امپراتوری انگلیس افول کند و خورشید دلار از دگرسوی جهان در افق ظاهر شود. متأسفانه برخلاف انتظار جهانیان، بیرون آمدن آمریکا از انزوا و ورود دلار به صحنه اقتصاد دنیا با تشنج‌هایی همراه شد که تا امروز همچنان ادامه دارد. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی یکی از عوامل عمده این تشنج‌هاست. گذشته از همراه بودن نام آمریکا با فاجعه هیروشیما و جنگ ویتنام، ظرف چهل سال جنگ سرد جهان یکسره در کثافت زانده‌های تولید و مصرف انبوه به سبک آمریکائی فرورفت و پدیده جدیدی به نام مشکل محیط زیست در جهان به وجود آمد که سابقه نداشت. ترس انفجارهای اتمی خواب خوش از چشمان مردم جهان فرو گرفت و خرید اسلحه از زرادخانه آمریکا ارقام درآمد بودجه‌های کشورها را بلعید و بویزه فرهنگ و بهداشت در تمام ممالک جهان سوم فدای خرید اسلحه شد که جنگ پس گرفتن کویت از عراق در خلیج فارس، با مدرن‌ترین تسلیحات الکترونیکی، نمونه تلقین ضرورت داشتن چنین تسلیحاتی به کشورهای دارنده نفت و همه مردم جهان بود. همچنین، رواج یک بازرگانی کاذب با سنجاق کردن واژه آزادی به بازار تا بازارهای ابتدائی ممالک عقب افتاده را به کنیف‌ترین معاملات قاچاق و گرفتن نمایندگی‌های خود و ادار نماید و رعایت حقوق بشر را ضامن اجرای آن قرار دهد، همه از مبتکرات سیاسی آمریکاست که با ابداع شرکت‌های فراملیتی بکلی قانون عرضه و تقاضا و رقابت آزاد را از صحنه بیرون راند و یک دیکتاتوری خشن و انحصاری را با لباس دموکراسی جانشین آن ساخت. این دو سیستم پولی، یکی پایه طلا و گروه استرلینگ همزاد آن، و دیگری سیستم پولی دلار برابر با طلا و گروه آمریکائی وابسته آن، سیستم سومی را در مقابل خود پدید آورد که هم پس از جنگ جهانی اول و هم بعد از جنگ جهانی دوم در حد معجزه مبتکر آنرا از قعر مذلت به اوج عزت رسانید و آن سیستم کارپایه آلمان بود. دو سیستم قبلی معرف دو نوع استعمار است یکی استعمار قرن هیجده و نوزده انگلیس و دیگری استعمار قرن بیستم آمریکا، که این دومی به جای لشکرکشی به آسیا و آفریقا و ایجاد مستعمرات، با گسیل دلار به بازارهای آنجا همان موقعیت انگلیس را برای خود فراهم ساخت و با همین ترفندی خواست استعمارگران سابق اروپا را هم در کام دلار فروبرد و با طرح «نظم نوین جهانی» جهان را یکسره ببلعد که جواب منفی شنید و ما قبلاً در این باره طی مقالاتی شرح و بسط کافی داده‌ایم و اگر ضرورت پیدا کرد باز هم توضیح خواهیم داد.

سیستم کارپایه آلمان-این سیستم واکنش ملت و دولتی مغلوب

در مقابله با دول غالب و استعمارگری بود که او را به خاک مذلت کشانده بودند. وقتی در جنگ جهانی اول آلمان غاصب شناخته شد، تمام ذخیره طلای پشتوانه آن را به غرامت گرفتند و در واقع اسکناسهای بی اعتبار اعلام شد. گمان می‌رفت آلمان از این مذلت کمر راست نخواهد کرد - اینجا بود که اندیشه بارور اقتصاددانان آلمانی معضل پشتوانه طلا را حل کرد و چیزی ارزشمندتر از آن به دنیا عرضه نمود. این اکسیر اعظم چه بود؟ این اکسیر، کار پنهان در وجود فرد آلمانیها بود که می‌توانست هم در قالب اندیشه علمی تابناک دانشمندان به صورت ابداع و اختراع جلوه‌گر شود و هم از بازوی نیرومند کارگران از قوه به فعل درآید و مجموع این دو فرآورده‌های صادراتی بود که ارزش کلان به مملکت باز می‌گرداند و در عین حال احتیاجات داخلی را برآورده می‌ساخت. آرام آرام اسکناسهای انبوه در جریان به نسبت گسترش کار تولیدی محدود شد تا سرانجام مارک در جریان متناسب با حجم دادوستد مردم گردید و دیگر از اسکناسهای درشت دویست میلیارد مارکی اثری نماند و قیمت‌ها به حال عادی برگشت و بین درآمدها و هزینه‌ها تعادل برقرار شد.

این سیستم پولی کار پایه هر چند ریشه در نظریه «ارزش» مارکس دارد، چون او بود که نخستین بار ارزش اشیاء را برحسب ساعات کاری که در آنها صرف شده تشخیص داده بود، ولی این الهام را در سیستم بانکی به کار بستن

غرض از تحریر این مختصر شمات نیست، بلکه منظور یافتن راه حلی برای این مشکل روز است. پیش از هر چیز باید این واقعیت را پذیرفت که سالهاست دنیای سرمایه‌داری بعد معنوی آدمی را بلعیده و پول را جانشین هر مذهب و مسلکی ساخته است؛ سپس این واقعیت دوم را نیز باید قبول کرد که دست اندرکاران انقلاب همه به شیوه امام خمینی (ره) زندگی نمی‌کردند که نظر بر مال دنیا نداشته باشند و بتوانند در مقابل جاذبه‌های سرمایه‌داری مثل آن بزرگوار چون سدّ سکندر بایستند. بسیاری از آنان مردمان حادثه‌جویی بودند که بیشتر تهور داشتند تا شجاعت و همواره در زندگی با فقر در جدال بودند. بدیهی است وقتی انقلاب به پیروزی رسید و اینان به رفاهی نسبی رسیدند، همانطور که اشاره شد، بعضاً مناصب و مشاغلی بیش از استعدادشان به دست آوردند و اولیاء امور وقت هم در مقابل اعتراض دانشجویان و کارمندان لایق دولت به این گزینشها، متأسفانه دوحربه برای «مکتب» و «تعهد» را به میان آوردند و اصل «تخصّص» را بکلی از صحنه خارج ساختند. شرح زیان و مفاسدی که از این ترجیح بلامرّجّ پیش آمد و مسئولیت و حدود یکسره لوٹ گردید، از حوصله این مختصر بیرون است. این گروه هم اکنون دولتی در دولت تشکیل داده‌اند که نه تنها این دولت بلکه هر دولتی جز خودشان را در مخصه خواهند انداخت و خودشان هم به فرض اینکه دولتی تشکیل دهند، در فاصله‌ای کوتاه، مقابل هم قرار خواهند گرفت و یک درگیری گسترده داخلی به وجود خواهند آورد.

وظیفه اصلی دولت سلب امتیاز از این بهره‌مندان نامتعهد انقلاب است، به هر نحوی که باشد، و جالب اینست که سلب امتیاز بیشتر به نفع خود اینهاست چون متأسفانه در سطحی از آگاهی نیستند که تشخیص دهند ادامه آنچه می‌کنند موجودیت انقلاب را به خطر می‌اندازد و چنین خطری هستی خودشان را در هم خواهد پیچید.

امروز دولت از دسیسه‌های اینها فلج است - هیچ کاری را به پایان نمی‌تواند برد. تثبیت ارزش دلار، به عذر خطر رکود بازار، در حال تزلزل است. چنین حالت متزلزلی را اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ جهانی دوم داشت و مرتباً از سوی دارندگان نشانه‌های افتخارآمیز جنگی که امتیازهایی از دولت کسب کرده بودند خواستهای تازه‌ای مطرح می‌شد و مشکلاتی به وجود می‌آورد. بالاخره دولت مجبور شد در یک اعلامیه رسمی کلیه امتیازاتی را که به صاحبان مدالها و نشانه‌های جنگی داده بود سلب کند و اعلام دارد که از این پس تمام مردم اتحاد جماهیر شوروی از حقوق یکسان برخوردارند و هر کس به سهم خود در این جنگ میهنی افتخار آفریده و کسی را بر دیگری رجحان نیست. این اعلامیه دو یا سه سال پس از خاتمه جنگ جهانی دوم انتشار یافت و گمان می‌کنم برای انقلاب ما هفده سال کافی باشد.

هیچ عامل مخربی چون «تبعیض» نمی‌تواند بنیاد یک جامعه را درهم فرو ریزد، هرچند امتیازات به مناسبت خدمت شایسته برقرار شده باشد. فی‌المثل برخی رفتارهای تبعیض‌آمیز تحمیلی به دانشگاهها و دستگاههای اداری، نوعی عصبانیت و عدم رضایت در استادان و دانشجویان و کارمندان به وجود آورده که نباید از عواقب وخیم آن غافل ماند. یا در جامعه‌ای که دادگستری، شهربانی، ژاندارمری، وزارت آموزش و پرورش، دانشگاه و مطبوعات رسالت امر بمعروف و نهی از منکر را در حد تکامل یافته آن انجام می‌دهند چه معنی دارد عده‌ای جوان نارس با ضرب و شتم این وظیفه را به گونه ابتدائی و ناقص ایفا کنند؟

عرض کردم دنیای سرمایه‌داری معنویت بشری را بلعیده و به جای آن جاذبه مادی که محورش پول است گذاشته و هر مذهب و مسلکی را تحت الشعاع آن قرار داده است - مسأله را در حد حیات و ممات بفرنج کرده که اگر پول برای پرداخت یک وعده غذای خانواده در اختیار مسئول خانواده نباشد همه محکوم به مرگند. تمام ارتباطهای انسانی و معنوی بر مردم این عصر قطع شده و جز پول هیچ چیز دیگری گره گشا نیست. این یک واقعیت است. تشنجاتی که اکنون در مراکز مالی، بخصوص در بانکها، پشت سرهم از سوی برادران نامتعهد ظاهر می‌شود، از تبعات همین ماده گرانگینی جهانی

تصرفه‌های گمرکی بالا بر کالاها صادراتی ژاپن به آمریکا چه معنی دارد؟ برای کشورهایی چون ایران، نظارت دولت (نه دخالت) در کار تجارت ضروری و حتمی است. اقتصاد ما باید اقتصاد رهبری شده باشد و تا قانون حاکمیت پیدا نکرده هر آزادی عملی در بازار منتهی به هرج و مرج می‌شود؛ بازار ارز نمونه زنده است. سوء تعبیر نشود که نگارنده به آزادی و دموکراسی احترام ندارد، این دو پیش زمینه‌ای دارد و آن «آگاهی» است؛ تا این حاصل نشود هر اقدامی در بوته اجمال می‌ماند و آگاهی مستلزم فرهنگی متصل با فرهنگ جهانی است.

ما هیچگاه نمی‌توانیم بازار آزادی چون همان بازار آزاد نمای غربی داشته باشیم؛ بازار ما بیشتر به شبیه بازارهای قرون وسطی شباهت دارد. چطور می‌شود آزادی و دموکراسی نارس را در چنین بازاری پیاده کرد؟ بخصوص درباره بازار ارز نوشتیم: «بالاخره دولت باید روزی به این تأثر مسخره دلان ارز ماشین حساب به دست خاتمه دهد و میلیونها پولی را که از بانکها به پیاده‌رو خیابان فردوسی آمده دوباره به بانکها برگرداند»، دولت پس از مدتی طولانی، سروسامانی به کار ارز داد و چند نوع ارز از جمله ارز شناوری عرضه کرد، که این ارز هیچگاه موفق به شناوری در ساحت اقتصاد نشد ولی در عوض دلار در بازار آزاد جهشی یوزپلنگی داشت تا اینکه در آخرین خیز هشتصد تومانی متوقف شد و سرانجام به سیصد تومان تثبیت گردید، کاری که باید سه سال پیش صورت می‌گرفت.

بهره‌مندان نامتعهد انقلاب

در یکی از نوشته‌های چند ماه قبل اشاره کردم ای کاش انقلاب از اول با بازار جوش نمی‌خورد، و برین نظر همچنان باقی هستم. بازاری جماعت در مملکت ما با آنچه بورژوازی ملی نام گرفته و به آن در بازسازی اقتصاد آلمان اشاره کردیم تفاوت بسیار دارد. این جماعت همیشه به سودهای آنی قاعند و قدرت ریسک ندارند و سرمایه آنان در درازمدت به کار نمی‌افتد. اقتصاد امروز ما نشان دهنده اندیشه و حدود فعالیت اینهاست که از ابتدای انقلاب دست اندرکار نظم و نسق‌های انقلابی و جمع‌وجور کردن مراکز توزیع خواربار و امثال آن بوده‌اند و پس از پیروزی کامل انقلاب بیشتر مراکز مالی را در اختیار گرفته‌اند و برای حفظ این مراکز، خواه ناخواه به سیاست هم کشیده شده‌اند و اکنون در مجلس و دولت حضور مستقیم یا غیر مستقیم دارند. این گروه به علل مختلف، که بعضاً جهانی و مربوط به جاذبه‌های دنیای سرمایه‌داری است، با یک استحاله واقعا جبری تغییر ماهیت داد و از بعد معنوی و انقلابی به بعد مادی و استکباری نقل مکان کرد؛ چاره‌ای هم نداشت چون بویژه عامل جهانی تحول آن نیرومند بود و عملی مجزّه آسا داشت، بدین معنی که فی‌الغور محرومیتها را به امکانات و فقر را به غنا مبدل می‌ساخت. اولین نشانه این تحول مادی در جبهه‌گیریهای مجلس در اوائل انقلاب عیان شد و چنان رهبر فقید انقلاب (ره) را برآشفته که در مسجد جماران دو طرف درگیر را مخاطب قرار داد و در اوج خشم فرمود: مگر ارث پدرتان را از هم می‌خواهید!... و سپس با حلم و بردباری زبان به نصیحت گشود که مگر از یاد برده‌اید برای چه چیز انقلاب کردید و...

امروز با اتفاقات نامطلوبی که پشت سرهم در بانکها و سایر مراکز مالی رخ می‌دهد، علت آن برآشفتنگی امام (رضوان الله علیه) معلوم می‌گردد، چون می‌دانست که آخر الامر به کدام سو کشیده خواهند شد: ارث پدر که سهل است اینک سخن بر سر جان یکدیگر است....

اینان مصداق واقعی این رباعی‌اند:

نابرده به صبح در طلب شامی چند

نهاده بیرون زخویشتن گامی چند

در کسوت خاص آمده عامی چند

بدنام کننده نکونامی چند

